

«اگر در این کوچه به خلافتکارها چپ نگاه کنی، یعنی اعتراض کنی، خیلی زود پاسخش را با دعوا یا دزدی از خانه‌ات می‌گیری»؛ این نکته را اهالی می‌گویند. مردمی که از روی ناچاری در این محله زندگی می‌کنند، دیگر عادت کرده‌اند که دندان روی چگر بگذارند، خون دل

بخورند و دم زنند. ساکنان کوچه غربت‌ها تعبیرشان این است که دارند در این محل «تلف» می‌شوند. بچه‌های کوچکنشان، اسامی ریز و درشت مواد مخدر را خوب می‌شناسند و تا دلت بخواهد تزریق نشنگی و خماری آن نزدیک دیده‌اند. اوایل به «شنگول آباد» معروف بود، بعد شد «کوچه غربت‌ها»؛ البته اسم رسمی‌اش این نبود اما همه جا آوازه «غربت‌ها» پیچیده بود. این بود که آن‌توس به «نجف ۲۹» تغییر کرد اما درد اهالی‌اش هنوز همانی هست که بود. حتی وقتی تعدادی از خانه‌های توزیع‌کنندگان مواد مخدر را با لودر به تلی از خاک تبدیل و جای آن، فضای سبزی با رنگ و لعاب ایجاد کردند، باز هم چیزی عوض نشد که نشد. حالا تفاوتش این است که موادفروش‌ها نزدیک ظهر روی چمن‌های فضای سبز چرت می‌زنند یا در کنجی روپه‌روی فضای بازی بچه‌ها روی موتور لم می‌دهند تا مشتری‌هایشان از راه برسند. انگار که این زمین نفرین شده است؛ شاید هم طلسمی زده‌اند به بخت این کوچه و قفل بخت این مسیر بازشدنی نیست که نیست. خیلی از اهالی محل از نا امنی امنیت خانم‌ها در این کوچه شاکبی‌اند. به گفته آن‌ها خانم‌ها جرئت ندارند پا به این پارک کوچک محلی بگذارند. آن‌هم از ترس حضور توزیع‌کنندگان مواد و ارادل و اوباش که فضا را ناامن کرده‌اند. حرف‌های اهالی بوی غربت می‌دهد و بی‌مهری به این کوچه؛ «تنها چیزی که طی سال‌های اخیر با اعتراض‌بی‌درپی ساکنان و راه‌اندازی پایگاه بسیج تغییر کرده، این است که مصصرف‌کنندگان دیگر جرئت نمی‌کنند به صورت ردیف در کوچه‌های اینجا بنشینند و بی‌اعتنا به اهالی، موادمخدر مصرف کنند. به‌جز این تغییر، سرنوشت کوچه همانی است که بوده، بدون تغییر.» روایتی که پیش روی شماست، حال و روز فعلی کوچه غربت‌های سابق است که قریباً انتهای توس ۶۵ واقع شده است. روایت‌گپ‌وگفت ما با مردم نیز به‌گونه‌ای تنظیم شده است که تمام اسامی به‌خواست اهالی محل مستعار منتشر می‌شود.

● جولان دربه دری در کوچه‌ها

در به‌دری مسماد در کوچه‌پس‌کوچه‌های نجف ۲۹ پرسه می‌زند. این کوچه‌ها پر است از آدم‌هایی که قیافه‌شان از چندمتری داد می‌زند که سال‌هاست در غل و زنجیر اعتیاد اسیر شده‌اند. در بعضی کوچه‌ها خودروهای شخصی حضور دارد که به گفته اهالی، رانندگانش را موادفروشان تشکیل می‌دهد. بیشتر ساکنان می‌دانند کدام خانه‌ها توزیع‌کننده‌اند، کدام یکی باتوق و ساکنان کدامشان چاقوکش و ارادل هستند.

کیسه سفیدرنگی را که لبه‌های آن ریش‌ریش شده است، روی شانه انداخته و با تن نحیفش کوچه‌های فرعی نجف ۲۹ را پیاده‌گزر می‌کند. لباس‌هایش آن قدر خاکی و کثیف است که از پشت این کثیفی، یافتن رنگ واقعی آنچه پوشیده، سخت به نظر می‌رسد. گوشه‌اش کفش‌هایش همان‌طور که انگار دهن کجی می‌کند، پاهای بی‌رمق او را با خود می‌کشد.

مریم از کنار بچه‌هایی که در کوچه بازی می‌کنند، رد می‌شود و کمی جلوتر تا کمر در گاری زباله‌فر می‌رود تا بلکه ضایعات دندان‌گیری برای فروش پیدا کند. همراه بوی نامطبوعی که به منام می‌رسد با او هم‌کلام می‌شوم. پوستش تیره‌رنگ و زمخت‌شده، دهان بی‌دندانش شبیه یک حفره تاریک است. آن قدر بی‌حال است که حوصله ندارد چارقد روی سرش را مرتب کند. مریم می‌گوید: از هفت‌سالگی تا الان که ۴۳‌سال دارم، معناد هستم. حالا هم شیشه و کریستال مصرف می‌کنم.

● رنج مادر، مرگ فرزند

می‌پرسم: پدر و مادر‌ت اعتیاد داشتند؟ می‌گوید: پدرم دنبال ناموس مردم بود و همیشه قمارخانه می‌رفت. اما مادر، آدم زحمت‌کشی بود. همسایه‌مان به مادرم گفته بود برای مریضی و دردهایی که دارد، مواد مصرف کند. او کم‌کم معتاد شد. من فکر می‌کردم مواد چیز خوبی است؛ برای همین به مادرم گفتم اگر به من مواد ندهد به پدرم می‌گویم که مواد مصرف می‌کند. او هم از پدرم می‌ترسید. این شد که من هم آرام‌آرام معناد شدم. از صبح تا به‌حال که تیغ آفتاب زده است، فقط ۵هزار تومان ضایعات فروخته است. همان اسکناس را هم در دست زمختش مچاله کرده است. به قول خودش روزی ۵۰ یا ۶۰هزار تومان کار می‌کند. مریم زمانی که ده‌ساله بود، به نقد یک مرد افغانستانی درآمد. بعد از مدتی بچه‌دار شدند، اما ۵ سال بعد، همسرش او را رها کرد و رفت.

می‌پرسم: الان بچه‌ات کجاست؟ لیخند تلخی روی لب‌های تیره‌اش می‌نشیند و می‌گوید: زیر خاک است. به‌دلیل اعتیاد داشتم، ترسیدم بچه‌ام را پیش خودم نگه‌دارم. او را به پهرستی سپردم، اما وقتی بیست‌ودوساله شد، خودکشی کرد. دیگر تنها هستم. تا شش ماه می‌روم و ضایعات جمع می‌کنم و هر جا خسته‌شوم، می‌خوابم. بیابان یا پارک فرقی ندارد.

غربت ابدی

روایتی جدید از حال و روز کوچه‌غربت‌های سابق مشهد که همچنان با مشکلات بسیاری دست‌وپنجه‌نرم می‌کند



عکس: داوود بهرام شوم‌ار



● هم‌نشینی بچه‌ها و معتادان!
بچه‌ها مشغول بازی در کوچه پارکی هستند که جوی کوچک باریکی از وسط آن می‌گذرد. یکی از مادرها کنار در ایستاده و مراقب بازی بچه‌هاست. خیلی آهسته و زیر لب، جوری که کسی صدایمان را نشنود، شروع به صحبت می‌کند. فاطمه می‌گوید: از زبان من چیزی به کسی نگویی؛ این همسایه‌روپه‌رویی‌ما چاقوکش و دعواگر هستند؛ می‌ترسم کار دستان بدهند. اینجا اوضاع خیلی خراب است. من ۴۵ سال از خدا عمر گرفتم و تا حالا درسه‌ار مواد، پاپی و این‌جور چیزها چیزی نمی‌دانستم، اما به‌خاطر اینکه هر روز معتادها در کوچه‌های ما رفت‌وآمد دارند، بچه‌هایمان نام‌همه‌نوع مواد مخدر را یاد گرفته‌اند. آن قدر معتادها

جلو بچه‌ها مواد کشیده‌اند که دیگر برای آن‌ها طبیعی شده است.

● شب‌ها آرامش نداریم

به گفته فاطمه، آن قدر که اهالی اعتراض و گاهی هم با مصرف‌کنندگان دعوا کرده‌اند، حالا اوضاع کوچه غربت‌ها کمی بهتر شده است. او ادامه می‌دهد: معتادها دیگر در روز جرئت نمی‌کنند در کوچه‌ها مواد بکشند، اما شش‌ها می‌آیند. شب‌ها اصلاً آسایش نداریم. همیشه دعوا و چاقو‌کشی می‌شود. باور‌تان می‌شود کولر را روشن می‌کنیم تا صدای سرو صدا را کمتر بشنویم؟ گاهی دعوا که می‌شود به پلیس‌رنگ می‌زنیم، اما می‌گویند برای دعوا به نوده نمی‌آییم. انگار حتماً باید قتل شود تا بیایند!

بیشترین گلابه اهالی نجف ۲۹

مربوط‌به نبود امنیت و حضور کارتن‌خواب‌ها و موادفروشان است. گلابه‌ای که به قول خودشان بارها از آن گفته‌اند و نوشته شده، اما اتفاقی نیفتاده است. جانشین رئیس پلیس مشهد، می‌گوید: در اطلس جغرافیایی پلیس، یکی از محلاتی که بیشترین حضور و مانورهای پلیس در آن انجام می‌شود، همین توس ۶۵ و نجف ۲۹ است.

سرهنگ محمد طیبسی در گفت‌وگو با شهرآرا اظهار می‌کند: در این طرح‌ها به جمع‌آوری مصرف‌کنندگان، فروشندهان مواد مخدر، سارقان، ارادل و اوباش و حداقل و مهمات می‌پردازیم. حداقل در سال جاری، بیش از ۵مرحله در

همان محل، طرح خیلی خوبی اجرا و محله را پاک‌سازی کردیم. ضمن اینکه گشت‌های شبانه را در این محل بیشتر فعال کرده‌ایم. وی با بیان اینکه گشت‌های پیشگیری، نامحسوس و... در این محله داریم، اضافه می‌کند: مردم

سعی کنند موضوعات را اولویت‌بندی کنند و برای نمونه برای مشکلات حقوقی یا ماماس نگیرند. پلیس به موضوعاتی که فوریت دارد مانند نزاع و سرقت رسیدگی می‌کند.

طیبسی ادامه می‌دهد: پس از اجرای طرح‌هایی به هدف

زیاد است. معتادان کنار خانه ما داخل ماشین مواد می‌کشند. زن‌های جوان ضایعات جمع می‌کنند. دزدی هم زیاد است. یکی از پسرهای اینجا حتی برای خواب هم نمی‌آید. من شب‌ها جرئت نمی‌کنم تنها بیرون بروم. به خدا از زندگی در این محل خسته شده‌ایم، اما مجبوریم بمانیم. کجا برویم؟

● محله فراموش‌شده

نورالدین، ساکن یکی دیگر از خانه‌های این محله است و دل‌پر‌دردی از اوضاع آن دارد. او می‌گوید: انگار کسی به فکر این محله نیست. اینجا جوان‌ها بیکار‌ند و در کوچه‌ها از صبح تا شب مصرف‌کننده و موادفروش می‌بینند. همیشه به

فرزندانم پرخاش می‌کنم و از آن‌ها می‌خواهم سراغ موادمخدر نزنند.

آفتاب روزهای آغاز یابیز کم‌جان است، اما در فضای سبز کوچک محله، خبری

از بچه‌ها نیست. بیشتر بچه‌ها فقط زمانی که پدر یا مادرشان حضور داشته باشند، اجازه دارند در کوچه‌بازی کنند. در بعضی کوچه‌ها چند خانم با چادرهای رنگی کنار هم ایستاده‌اند و همان‌طور که با هم گرم صحبت هستند، تمام حواسشان به مراقبت از فرزندانشان است.

● گشت‌های بی‌حاصل پلیس

سمیه یکی از مادران جوانی است که خیلی برای تربیت فرزندش در این محله دغدغه

افزایش گشت‌های شبانه در نجف ۲۹



جمع‌آوری مصرف‌کنندگان، توزیع‌کنندگان و... با زتاب و اثرگذاری آن‌ها رانیز بررسی می‌کنیم. ضمن اینکه از خود مردم هم کمک می‌گیریم تا اطلاعاتی را در اختیار مراکز انتظامی ما قرار دهند. جانشین رئیس پلیس مشهد

● باید لال بمانیم

سمیه اضافه می‌کند: اینجا اعتراض که می‌کنیم، درجا جواب می‌گیریم و موادفروش‌ها یا برخی معتادها سعی می‌کنند تلافی کنند. به همین دلیل باید لال بمانیم. گاهی برای دخترهای محله خواستگار‌رنگ می‌زند و تا متوجه می‌شوند که خانه آن‌ها در نجف ۲۹ است، منصرف می‌شوند. ما چه گناهی کرده‌ایم که در این محله زندگی می‌کنیم؟

انتهای کوچه غربت‌ها، بعد از پایگاه بسیج و پشت‌خانه‌ها، زمین خاکی بزرگی ره‌اشده و پر از خس و خاشاک است. روی زمین، زباله، خرده‌شیشه‌های شکسته، کفش و لباس کهنه به چشم می‌خورد. دیوارهای دوده‌گرفته و سیاهی‌زده، حکایت شب‌خماری و آتشی است که برخی معتادها کنج دیوار روشن کرده‌اند تا شب را به صبح برسانند. تعدادی از معتادان کیسه‌به‌دوش از کنار ما می‌گذرند. مسیرشان را هم می‌توان حدس زد؛ یکی از مراکز خرید ضایعات. می‌روند تا دشت امروزشان را زودتر نقد کنند و حاصلش را دوباره به دود بیاړند!

● توهم سرگردان

میان خاک و سنگ دنبال چیزی می‌گردد که خودش هم نمی‌داند چیست. باردار است. دست‌هایش را جلو‌صورت و بالاتر از چشم‌هایش گرفته؛ انگار آفتاب بدجور آزارش می‌دهد. لاغر اندام است و رنگ به‌رو ندارد. بدون اینکه برایش مهم باشد با چه کسی طرف است، به سؤالات پاسخ می‌دهد. لیلا انگار در عالم دیگری سیر می‌کند و حرف‌های نامفهومی می‌زند که اوج توهم ذهنی‌اش را نشان می‌دهد. او می‌گوید: مریضی‌ام ویا با سرطان است. دست‌هایم کوچک شده. شاید هم یرقان و زردی گرفته باشم. تمام صورتم را این مریضی داغان کرده است. هر چه هست از زیر خاک بیرون آمده است. فقط مردی را می‌بینم که یک‌خال سیاه دارد. متأسفانه عرش‌لر زیده است. به من گفتند باید داعی را در آتش سوزانی، دخرتم پیش نور است. لیلا با توهمی که افکار او را مغشوش کرده است، در نزدیکی خانه‌های مردم و بازی‌های کودکان، پرسه می‌زند.

می‌گویند اسمش شهلاست. همیشه اطراف این زمین پرسه می‌زند. معناد است و بی‌جا و مکان. سر تا با مشکی پوشیده و دو کیسه برنج که البته داخل آن میوه و پیاز است، به دست دارد. طبق گفته اهالی، گاهی معتادها از باغ‌های اطراف نجف ۲۹، میوه می‌دزدند و به مردم می‌فروشند. قد بلندی دارد و لب‌شتری است. ۲۱سال دارد، اما چهره‌اش بیشتر از این‌ها نشان می‌دهد.

چادر مشکی به سر دارد. در زمین انتهایی نجف ۲۹ دنبال ضایعات می‌گردد. کیسه‌را مچاله کرده و زیر بغل زده است. کنیز می‌گوید: معمولاً باغ‌های این اطراف شب‌ها مهمانی دارند و زباله‌ها را بیرون می‌اندازند. من صبح‌ها می‌روم آنجا و ضایعات جمع می‌کنم.

کنیز هم همان‌طور که تیزی کوچکی را در مشتش پنهان کرده با لرزشی که در صدایش هویداست، ادامه می‌دهد: ۲۰سالی می‌شود که اعتیاد دارم. کریستال مصرف می‌کردم، اما حالا متادون می‌خورم. گاهی در روز فقط ۳۰هزار تومان تقسیم می‌شود که حتی به شکم نمی‌رسد و فقط خرج متادون می‌شود.

● پارک محله امنیت ندارد

به‌سراغ پارک محله می‌رویم که روزی خانه موادفروش‌ها بیود. پارک تر و تمیزی است. نقش و رنگ و لعاب دیوار خانه‌های کنار پارک تغییر کرده، اما انگار هویت این‌ن محل هنوز عوض نشده است. داخل پارک غیر از چند نفر از ساقیان مواد مخدر، مردم عادی حضور ندارند. بیشتر ارادل و اوباش داخل پارک هستند و اگر خامی باشد مزاحم او می‌شوند. به همین دلیل جرئت نداریم داخل پارک رفت‌وآمد کنیم، چون این پارک‌ها به‌خصوص شب‌ها امنیت ندارد. قبلاً به این دلیل که معتادان به ردیف در کوچه‌ها می‌نشستند و مصرف می‌کردند، از کوچه‌خودمان تردد نمی‌کردم؛ یعنی راهم را دور می‌کردم و از کوچه‌های دیگری می‌گذشتم. حالا اوضاع کوچه غربت‌ها نسبت به سابق بهتر شده است، اما هنوز هم جرئت رفت‌وآمد در پارک را نداریم.

اعظم و خانواده‌اش چند سال است که در این محله زندگی می‌کنند، اما دیگر صبرشان لبریز شده و دو ماهی می‌شود که خانه‌شان را برای رهن در سایت دیوار آگهی کرده‌اند. او می‌گوید: نجف ۲۹، سر تا پایش مشکل است. انگار خانه در این محله به فروش نمی‌رسد، اما برای رهن هم هنوز مشتری پیدا نشده است. در این چندسالی که اینجا ساکن هستیم، یک شب هم نشده که خانه را از ترس دردها خالی بگذاریم؛ حتی اگر عروسی یا عزا دعوت بوده‌ایم، کسی را به‌جای خودمان گذاشته‌ایم تا خانه خالی نماند. در این محل جایی برای تفریح نداریم. از پارکی که ساخته‌اند، نمی‌توانیم استفاده کنیم؛ آن قدر که معتاد و موادفروش آنجا هستند. مگر اینکه هوا سرد شود که از این پارک بروند. سال‌های نجف ۲۹ و البته کوچه‌های اطراف آن، سال‌هاست نه دل‌ماندن و نه پای رفتن دارند. از یک طرف نمی‌خواهند در این محل زندگی کنند و از طرف دیگر پولی برای خرید یا حتی اجاره خانه در جای دیگری را ندارند و بچه‌هایشان در دنیای خاکستری روز به‌روز قد می‌کشند. ●

شهرآرا

روزنامه شهراهد روزنگی

شماره ۵ شهراهد ۲مهر ۱۳۹۸ ۲۴مهر ۱۳۹۸ شماره

SHAHARANEWS.IR

روزنگ

روزنگ

روزنگ

روزنگ

روزنگ

روزنگ

روزنگ

روزنگ

روزنگ

روزنگ

روزنگ

روزنگ

روزنگ

روزنگ

روزنگ

روزنگ

روزنگ

روزنگ

روزنگ

روزنگ

روزنگ

سرهنگ

محمد طیبسی

جانشین رئیس

پلیس مشهد:

وضعیت محله

را با یک سال

قبل نمی‌توان

مقایسه کرد و

روند خوبی را

طی می‌کند